

در قبال ادیان و شرایع که هر کدام از آنها پیشوائی و رهبرانی دارند و جمعی از اشخاص به تعدادی قلیل یا کثیر از پیروان آنان به شمار می آیند و آن رهبران بر طبق مشربی خاص مشتعل بر اصول و فروع و آداب و مناسک این پیروان را تعلیم و ارشاد میکنند و مجموعه ی آن مبادی و مناسک را با پیشوایان و پیروان آنها ملت یا امت مینامند آراء و افکار فلسفی نیز دستگاههایی پدید میآورند که در هر یک از آنها حکیمی یا حکمائی سمت پیشوائی دارند و این پیشوایان آرائی را بر طبق مبادی عقلی که خود آنان تاسیس کرده اند اظهار میدارند و با تعلیم دروس و تصنیف رسائل نشر و تبلیغ میکنند و گروهی از اصحاب نظر که این تعالیم را موافق با افکار و اهواء خود میبینند به صحت آنها قائل میشوند و به این ترتیب جمعی از راهبران و راهروان که همگی یک سلسله از اصول و فروع را قبول کرده و آئین عقل خویششان قرارداده اند پدید میآید که معمولاً به نحله یا مکتب Ecole تسمیه میشود.

این نحل یا مکاتب را در روزگار کهن وضعی و هیئتی بوده که در عهدت جدید اندکی تغییر پذیرفته است. نحل فلسفی قدیم خاصه در اقلیم یونان تقریباً مثل ادیان و مذاهب سازمان هائی داشتند مجامعی مرتب میساختند تعلیماتی در این مجامع القاء میکردند اشخاصی به آن تعلیمات سر میسپردند این اشخاص آن اصول و فروع را بر حیات نظری و عملی خویش تطبیق مینمودند، امکنه ای را برای اجتماعات و محاورات خود برمیگزیدند و گاهی این امکنه را تقدیس و تکریم مینمودند. شعائری که حاکی از وابستگی آنان به این مکاتب بود اختیار میکردند و گاهی این شعائر را به صورت آثار و علائمی در البسه و حرکات خود ظاهر میساختند و این فرق فلسفی سالیان متعادی برقرار میماند و تبعیت از آنها در نسلهای متوالی و متعاقب ادامه میپذیرفت تا سرانجام انشعابات در آنها پدید میآمد و به تدریج از هیئت اولیه خود تغییراتی می یافت و به صورت مکاتب جدید در میآمد یا در عقاید مخالف و معارض مستهلک میشد. اما در روزگار ما مکاتب فلسفی این وضع را از دست داده اند قید و قرار و نظم را به هیئت سابق ترک گفته اند تشکیلات و شعائر و مراسم را به دور انداخته و خود را به صورتی جدید درآورده اند. صورت جدید مکاتب فلسفی این است که فیلسوفی فکری را اظهار میدارد و آن فکر به وسائلی که در عصر جدید در اختیار نوع انسان است از قبیل نشر مجله و کتاب و رساله یا القاء نطق و خطابه در مجامع علمی و ادبی یا تشکیل مجالس درس و بحث در دانشگاهها به اصحاب نظر عرضه میشود و بحث و گفتگو درباره آن درمیگیرد گروهی به این گفتگوها دلبستگی می یابند و گرایشی در اذهان به قبول یا رد آنها پدید می آید پی آنکه فرقه ای یا جمعیتی را مجتمع و متشکل سازند چند سالی بازار آن افکار گرم میشود آثار آنها در ادبیات و فنون و اخلاق و سایر مظاهر مدنی روح انسانی به ظهور میرسد و آنگاه به تدریج رونق و رواج خود را از دست میدهد و رو به فساد و زوال میگذارد. به سبب همین خصوصیات در عصر جدید اصطلاح مکتب فلسفی که در گذشته متداول بود دیگر رایج نیست و به جای آن معمولاً جریان فلسفی (Courant) میگویند.

تعدد مکاتب فلسفی بر حسب اختلافی که در اصل یا اصول عقاید آنها وجود دارد حاصل میشود و چون مطالبی که موضوع فلسفه است از دو مطلب اصلی خارج نیست تقسیمات این مکاتب نیز از حیث آرائی که اصحاب آنان راجع به این دو مطلب داشته اند به عمل آمده است. آن دو مطلب عبارت است از:

1- بحث راجع به وجود

2- بحث راجع به معرفت.

در بحث راجع به وجود علاوه بر طرح مسأله وجود به معنی عام آن و اوصاف و احکامی که بر آن حمل میشود از مبادی اولیه وجود نیز سخن میگویند وجود علت اولی یا ذات باری تعالی را مورد تامل قرار میدهند و از مبدأ و معاد وجود و جنبه روحانی و مادی عالم سخن میگویند و سرانجام به استناد نتایجی که از بحث خود راجع به وجود عالم گرفته اند از فضیلت انسان و سعادت که مأمول اوست و طرز تلقی این فضیلت و سعادت گفتگو میکنند.

در بحث راجع به معرفت از قوه علم انسان و قدر و اعتبار آن بحث میکنند تا در نتیجه این بحث بتوان روشن داشت که

انسان چگونه و تا چه حدودی به اشیاء و امور جهان معرفت می یابد ادراک او تا کجا ادعای وصول میتواند کرد و کدام یک از اجزاء و انحاء وجود معلوم او میتواند شد. لزوم این بحث که معمولاً در فلسفه به بحث انتقادی معروف است از آنجاست که تا معنی اصلی علم انسان و حدود قدرت و درجه اعتبار آن روشن نشود نمیتوان از صحت و دقت آرائی که انسان راجع به وجود جهان و علل حقیقیه و مبادی اصلیه آن اظهار میدارد اطمینان یافت و به همین سبب بحث راجع به معرفت را مقدم بر بحث راجع به وجود میدانند.

از حیث بحث راجع به وجود مکاتب فلسفی ابتدا به دو گروه بزرگ منقسم میشوند:

1- وحدانیون (Monistes) که در جهان تنها به وجود یک جوهر قائلند.

2- ثنویون (Dualistes) که به وجود دو جوهر متمایز در جهان اعتقاد دارند.

وحدانیون خود به سه قسم تقسیم میشوند:

3- مادیون (Materialistes) که آن جوهر واحد را ماده میدانند. یعنی جهان و آنچه را که در آن هست تنها دارای اصل مادی میشوند و جز ماده و عوارض و اوصاف آن به وجود چیزی قائل نیستند وجود الوهیت را منکرند و از این حیث آنان را نافین وجود باری (Atheistes) مینامند و به وجود مبداء روحانی در انسان یا به عبارت دیگر به وجود روح یا نفس نیز اعتقاد ندارند.

4- معنویون (Idealistes) که آن جوهر واحد را معنی یا روح میشمارند یعنی جهان را تنها دارای جنبه روحانی میدانند و جز روح و احوال و شوون آن چیز دیگری را موجود نمیدانند. نمونه این عقیده را در مکتب افلاطون فیلسوف یونانی و هگل فیلسوف آلمانی و بارکلی فیلسوف انگلیسی میتوان یافت. اینان چون به وجود ماده و اصالت آن قائل نیستند از این حیث نافین وجود ماده (Im-materialistes) نامیده میشوند و چون به وجود الوهیت عقیده دارند از این حیث آنان را با اصحاب سایر مکاتبی که بر این عقیده اند مثبتین وجود باری (Theistes) میخوانند.

5- اصحاب طریقت وحدت وجود (Pantheistes) که آن جوهر واحد را همان ذات باری تعالی میدانند یعنی به وجود جوهری جز خدا قائل نیستند. همه چیز را خدا یا شوون و اوصاف و ظهورات خدا میشمارند. مکتب اسپینوزا فیلسوف هلندی مبنی بر چنین عقیده ای است.

ثنویون کسانی را گویند که هر دو جوهر مادی و روحانی را یکایک موجود و متحقق و اصیل میدانند و آنها را از یکدیگر مجزا و مستقل میشمارند و اینان را در اصطلاح فلسفه جدید روحانیون میخوانند.

6- روحانیون (Spiritualistes) اگرچه به وجود ماده قائلند و مانند معنویون آن را در روح مستهلک نمیسازند ولی در قبال آن روح را نیز اصیل و مستقل میدانند و مثل مادیون احوال روحی را جزء خواص ماده و ناشی از جوهر مادی نمیشمارند. مظهر کامل این مکتب فلسفه دکارت حکیم فرانسوی است. اینان نیز به وجود باری عقیده دارند و آن را جوهری مستقل و مجزاء از جواهر مخلوق میدانند.

اما از حیث بحث راجع به معرفت دو مکتب متضاد در دو قطب مخالف وجود دارد و در بین این دو قطب نیز عقاید متوسطی است که به اختصار باید به آنها اشاره کرد.

آن دو قطب متضاد عبارت است از:

7- مکتب جزم (Dogmatisme) که اصحاب آن قائلند به این که انسان از هر لحاظ و درباره همه چیز میتواند به یقین مطلق واصل شود حقیقت را چنانکه هست درباره همه جنبه های وجود اعم از مادی یا معنوی یا الهی به دست آورد و به این ترتیب به عقیده آنان هیچ گونه حدودی برای قوه مدرکه و عالمه انسان نیست. از جمله اصحاب این قبیل عقاید میتوان زنون رواقی و سایر رواقیان را نام برد.

8- مکتب شک (Scepticisme) که اصحاب آن قائلند به این که انسان از هیچ حیث و درباره هیچ چیز نمیتواند به یقین مطلق یا نسبی واصل آید و حقیقت هیچ شیئی را چه مادی چه معنوی نمیتواند دریابد و به این ترتیب به عقیده اینان قوه مدرکه انسان از ادراک همه چیز قاصر و ناتوان است و سعی در شناسائی حقیقت جز به شک و حیرت منتهی نمیشود. از جمله اصحاب این عقیده پیرن (Pyrrhon) حکیم یونانی را میتوان مذکور داشت.

اما در میان این دو قطب عقایدی متوسط جای دارد که حصول معرفت را برای انسان میسر میشمارند اما آنرا محدود به حدودی معین میدانند یعنی قائلند به اینکه انسان توانائی به معرفت اشیاء و امور جهان دارد منتهی این معرفت چنان نیست که به همه اشیاء از همه جهات حاصل آید بلکه علم او محصور به حدودی مشروط به قیودی است و به همین

سبب یقینی که میتوان یافت یقین نسبی و اضافی است. اما در تعیین این حدود و شروط اصحاب این مکاتب با یکدیگر اختلاف دارند. به عنوان مثال میتوان به سه مکتب ذیل اشاره کرد:

9- مکتب نقد (Criticisme) میگویند که انسان در شناختن جهان اگرچه ماده اشیاء را از خارج میگیرد ولی آنرا در قالب عقلی و ذهنی خویشتن وارد میسازد یعنی خود او به این ماده خارجی صورت عقلی میبخشد و بعد از چنین تغییر و تسخیری است که به اشیاء عالم معرفت می یابد. پس معرفت برای انسان میسر است منتهی جهان به صورتی که خود انسان بدان میبخشد معلوم او میگردد. پیشوای اصحاب این مکتب کانت فیلسوف آلمانی است.

10- مکتب تحصلی (Positivisme) که فقط معرفت قسمتی از اشیاء و امور را ممکن میداند که جزء عوارض یا ظواهر باشد و این عوارض را بتوان به تجربه حسی یا وجدانی ادراک کرد. پس آنچه در ورای امود ظاهری و غیر قابل ادراک از طریق تجربی است هیچ راه دیگری نیز به ادراک آن نیست راهبر این مکتب آگوست کنت فیلسوف فرانسوی است.

11- مکتب عملی (Pragmatisme) و آن مکتبی است حاکی از اینکه هر چیزی را که در عمل نتیجه بخش باشد میتوان شناخت و باید در شناختن آن کوشید و هر چیزی را که در عمل نتیجه بخش باشد میتوان شناخت و باید در شناختن آن کوشید و هر چیزی که نتیجه عملی از آن حاصل نشود از هیچ حقیقتی برخوردار نیست و هیچ معرفتی درباره آن نمیتوان یافت و هرگونه بحثی درباره آن به عمل آید بحث الفاظ خواهد بود. موسس این مکتب ویلیام جیمز فیلسوف آمریکایی است.

مکتب دیگری که ظهور آن در قرن بیستم واقع شده است و هم اکنون بازاری گرم در اروپا دارد مکتبی است به نام اگزیستانسیالیسم.

اگزیستانسیالیسم (Existencialisme) که در فارسی به خطا آن را به اصالت وجود تعبیر میکنند مکتبی است که جنبه اخلاقی و عملی آن بیشتر از جنبه نظری است. بر طبق عقاید این کتب انسان به صورت واقعی و انضمامی نه به جنبه کلی و نظری و انتزاعی در حد هر کدام از افراد اصالت دارد و خود به حیات خویشتن معنی و مفهوم میبخشد و به اختیار خود جهت برای حیات بر میگزیند و هیچ گونه حد و قید خارجی و قاعده و ضابطه کلی وجود او را محدود و معین نمیسازد و چون اتکال انسان به عوامل خارجی و قواعد کلی از میان برود اعتماد و اطمینانی که به اتکاء آن عوامل و قواعد وی را حاصل بود جای خود را به اضطراب مدام میسپارد و به این ترتیب به عقیده اینان اختیار و اضطراب دو خاصیت اصلی وجود بشر میگردد از جمله اصحاب این مکتب ژان پل سارتر فیلسوف فرانسوی است.

این بود خلاصه ای از عناوین مکاتب مهمه فلسفی و تعاریف آنها. اما کلمه ای که در ختام مقال به تناسب مقام باید به آن افزود این است که این همه قیل و قال و نزاع و جدال از آن روست که این فیلسوفان خواسته اند تنها به استناد قوت فکر انسانی بدون استمداد از نفثات روح قدسی راز گیتی بگشایند و رفع حیرت و ظلمت از عقول و اذهان افراد نوع بشر نمایند. این است که اغلب آنان آهن سرد کوبیده و رنج پی حاصل برده اند. اما قلبی که بارقه ای از حقیقت در زوایای عقلشان درخشیده است اگر به خوبی تامل شود، به طور مستقیم یا با وسائلی چند از فیوضات الهی و تعالیم روحانی مستفید بوده اند و آراء عقلی آنان از بعضی از جهات تحت تاثیر عقاید دینی قرار گرفته است و تشخیص آن جبات در اغلب این مکاتب به سهولت امکان پذیر میباشد.

البته نگارنده را هرگز امید نیست که خوانندگانی که سوابقی در مطالعات فلسفی ندارند با خواندن این مقاله مفهوم دقیق و صحیح هر کدام این مکاتب را دریابند بلکه ذکر این مختصر تنها به قصد یادآوری مطالب به جوانانی است که این مباحث را در کتب دیگر خوانده و با معانی آنها آشنائی یافته اند و اینک فهرستی ناقص برای مراجعه خود در موارد اتفاق بر سبیل دفترچه لغت لازم دارند. اگرچه شاید این مقاله به سبب شدت اختصار و فرط قصور این منظور را نیز برنیآورد و تنها نتیجه ای که از درج آن حاصل تواند شد باطل ساختن اوراقی باشد که مطالبی بسیار مفیدتر و لازمتر را فراخور شأن میتوان داشت.